

سرزمین موعود

باراک اوباما

www.ketab.ir

ترجمه:

قارا رسولی

آرش یوسفی

سرشناسه	: اوپاما، باراک، ۱۹۶۱ - م.	Obama, Barack
عنوان و نام پدیدآور	: سرزمین موعود/ باراک اوپاما؛ ترجمه تارا رسولی، آرش یوسفی.	
مشخصات نشر	: تهران، گنجور، ۱۴۰۰	
مشخصات ظاهری	: ۸۴۲ ص.: مصور(رنگی)، عکس.	
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۲۶-۸۶-۲	
وضعیت فهرست نویسی	: فیا	
یادداشت	: عنوان اصلی: A promised land, 2020	
یادداشت	: کتاب حاضر نخستین بار با عنوان "یک سرزمین موعود" با ترجمه پوریا حسینی، زهرا نوربخش، معزالدین باباخانی تیموری توسط انتشارات مهراندیش در سال ۱۳۹۹ فیا گرفته است.	
عنوان دیگر	: یک سرزمین موعود.	
موضوع	: اوپاما، باراک، ۱۹۶۱ - م.	
موضوع	: Obama, Barack	
موضوع	: روسای جمهور -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه	
موضوع	: Biography -- United States -- Presidents	
موضوع	: ایالات متحده -- سیاست و حکومت -- ۲۰۰۹ - ۲۰۱۶ م.	
موضوع	: United States -- Politics and government -- 2009 - 2016	
شناسه افزوده	: رسولی، تارا، ۱۳۶۷ - ، مترجم	
شناسه افزوده	: رسولی، آرش، ۱۳۶۲ - ، مترجم	
رده بندی کنگره	: E۹۰۷	
رده بندی دیویی	: ۹۷۳/۹۳۲	
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۴۲۰۰۸	
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیا	

سرزمین موعود

مترجم: تارا رسولی و آرش یوسفی

ناشر: گنجور

صفحه آرایی: شرکت طلایه داران ترجمه همیار (drhamyar.com)

طراحی جلد: تارا رسولی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۲۶-۸۶-۲

سال و نوبت چاپ: ۱۴۰۰، نوبت اول

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای مترجمان محفوظ می باشد.

فهرست مطالب

۱		پیشگفتار
۷		بخش اول: شرط
۹۱		بخش دوم: بله ما می توانیم
۲۳۷		بخش سوم: شورشی
۳۷۳		بخش چهارم: نبرد خوب
۴۸۱		بخش پنجم: جهان آن گونه که وجود دارد
۵۸۷		بخش ششم: گرفتار در مخمصه
۶۹۵		بخش هفتم: روی طناب بند بازی
۷۸۷		عکس ها
۸۳۱		تشکر و قدردانی

پیشگفتار

مدتی پس از دوره ریاست جمهوری‌ام شروع به نگارش این کتاب کردم. پس از آنکه من و میشل به منظور استراحتی که مدت‌ها پیش به تأخیر انداخته بودیم و برای آخرین بار سوار هواپیمای شماره یک نیروی هوایی شدیم و به غرب کشور رفتیم. حس و حالمان در هواپیما نوعی از غم و شادی به همراه داشت. هر دو از نظر جسمی و روحی تضعیف شده بودیم، نه فقط به دلیل تلاش‌های هشت سال گذشته، بلکه به خاطر نتایج غیر منتظره انتخاباتی که به گزینش شخصی به جانشینی من منجر شد، که با تمام ارزش‌هایی که ما برایشان مبارزه کرده بودیم، مخالف بود. وقتی رقابت به پایان رسید، ما از اینکه تلاش خودمان را کرده بودیم رضایت داشتیم و همچنین با هر کوتاهی که در جایگاه ریاست جمهوری‌ام انجام داده‌ام و یا هر برنامه‌ای که می‌خواستم انجام دهم و نتوانسته بودم که آن را به سرانجام برسانم، راضی بودم. اکنون وضعیت کشور بهتر از دوره‌ای است که ریاست جمهوری‌ام را آغاز کردم. حدود یک ماه، من و میشل هر شب تا دیر وقت بیدار می‌ماندیم، شام را بدون عجله می‌خوردیم، ساعت‌ها پیاده‌روی می‌کردیم، در اقیانوس شنا می‌کردیم و درباره تصمیم‌گیری‌هایی که در آینده می‌خواستیم بگیریم فکر می‌کردیم، دوستان را تقویت کردیم، عشقمان را دوباره کشف کردیم، و برای بخش دوم زندگیمان، با مشغله فکری کمتر اما با رضایت و امیدواری بیشتر برنامه ریزی کردیم و در این مدت من آماده بودم که به سر کار برگردم. با کاغذ و خودکاری زرد رنگ پشت میزم نشستم (من هنوز دوست دارم نوشته‌هایم را با قلم بنویسم زیرا دریافته‌ام که کامپیوتر به نامرتب‌ترین پیش‌نویس‌هایم که بسیار ساده و روان هستند، یک رنگ و جلای ظاهری می‌دهد یا به افکار نیمه‌پخته، پوششی از نظم می‌دهد). من یک خلاصه‌ای واضح در ذهن داشتم.

در ابتدا و مهمتر از همه، امیدوار بودم که بتوانم با نوشتن این کتاب، یک نسخه صادقانه از زمان ریاست جمهوری‌ام را بازگو کنم. نه تنها یک ثبت تاریخی از رخداد‌های کلیدی و روابط با اشخاص مهم خواهد بود، بلکه برخی از جریان‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که به شناخت چالش‌های پیش‌رویم کمک کرده و در تصمیم‌گیری من و همکارانم مؤثر بودند را بیان خواهم کرد. هر جا ممکن بود، می‌خواستم خواننده را متوجه کنم که رئیس‌جمهور ایالات متحده بودن چه حسی دارد؛ می‌خواستم همه چیز را نمایان کنم و به مردم یادآوری کنم که با وجود تمام قدرت و بزرگی‌ش، ریاست جمهوری هم یک شغل

محسوب می‌شود و دولت فدرال ما، مانند دیگر سازمان‌ها، دارای تشکیلات انسانی است و مردان و زنانی که در کاخ سفید کار می‌کنند، مانند سایر شهروندان این کشور، هر روز رضایت، ناامیدی، اختلافات کاری، تحریف و پیروزی‌های کوچک را تجربه می‌کنند. می‌خواستم داستان مردی را بازگو کنم که ممکن است برای جوانانی که می‌خواهند در حوزه سازمان‌های عمومی کار کنند الهام بخش باشد و بدانند که چگونه کار من در بخش سیاست، با یک جستجو برای یک جایگاه که مناسب من باشد آغاز شد. یک روشی برای توضیح جریان‌های مختلفی بیابم که به شکلی درهم پیچیده به من ارث رسیده بود و بگویم چگونه تنها با متصل کردن واگنم به چیزی بزرگتر از خودم، در نهایت توانستم یک اجتماع و هدفی برای زندگی‌ام پیدا کنم. من فکر کردم که می‌توانم کل این موضوعات را در پانصد صفحه بیان کنم و انتظار داشتم کار نوشتن کتاب یک ساله به پایان برسد.

منطقی است تا بگویم که روند نگارش این کتاب، دقیقاً طبق برنامه پیش نرفت. با وجود حسن نیتی که من داشتم، حجم و ابعاد کتاب همواره وسیع‌تر می‌شد و به همین دلیل تصمیم گرفتم کتاب را در دو جلد بنویسم. به طور دردمندانه از این موضوع آگاه هستم که یک نویسنده با استعدادتر، بیشتر می‌توانست همین داستان را خلاصه‌تر روایت کند. (با این وجود باید توجه داشت که دفتر کار من در کاخ سفید، کنار اتاق خواب لینکلن بود، همان‌جا که یک نسخه کپی امضا شده از سخنرانی دویست و هفتاد و دو کلمه‌ای گتیسبورگ در زیر محفظه‌ای شیشه‌ای نگهداری می‌شود). اما هر بار که من پای نگارش می‌نشستم - چه درباره مراحل اولیه کارزار انتخاباتی‌ام و چه در مورد روش کابینه‌ام در مدیریت بحران مالی، یا مذاکرات با دولت روسیه برای جلوگیری از تسلیحات هسته‌ای یا توضیح درباره عواملی که به بهار عربی منجر شدند - متوجه شدم که ذهنم در برابر یک داستان پردازی خطی سازی مقاومت می‌کند. اغلب حس می‌کردم که من مجبورم پیش‌زمینه یک تصمیم را ارائه دهم و نمی‌خواستم این تصمیم را به پانویس‌ها یا پیش‌نویس‌ها منتقل کنم (از پانویس و پی‌نویس متنفرم). فهمیدم همیشه نمی‌توانم فقط با اشاره به اسناد داده‌های اقتصادی یا شرح یک جلسه توجیهی خسته‌کننده در اتاق بیضی، انگیزه‌های تصمیم‌هایم را توضیح دهم، زیرا این تصمیم‌ها ممکن بود از گفتگویی که در سفری انتخاباتی با فرد ناآشنایی داشتم، یا دیداری که از یک بیمارستان نظامی، یا درسی از دوران کودکی که سال‌ها پیش از مادرم آموخته‌ام نیز تأثیر گرفته باشند. ظاهراً خاطرات من به طور مدام اطراف جزئیات غیرضروری می‌چرخید. (تلاش برای یافتن مکانی آرام برای کشیدن یک نخ سیگار در بعدازظهر، یا خندیدن با همکارانم در هنگام ورق بازی در هواپیمای شماره یک) که تجربه‌های من در مدت زمان هشت سال

زندگی در کاخ سفید را به روش‌هایی ثبت و ضبط کرده بودند، به طوری که برای هیچ رسانه‌ای ممکن نبود.

فراتر از تقلا کردن برای نوشتن کلمات روی صفحه، چیزی که آن را پیش‌بینی نمی‌کردم، حوادثی بودند که طی سه سال و نیم پس از آخرین پرواز اتفاق افتادند. در حال حاضر که اینجا نشسته‌ام، کشور با یک بیماری همه‌گیر جهانی و بحران اقتصادی همراه است و با مرگ بیشتر از صد و هفتاد و هشت هزار آمریکایی، کسب و کارهای بسیار تعطیل و میلیون‌ها آمریکایی بیکار شده‌اند. در سراسر کشور افرادی با زندگی‌های مختلف به خیابان‌ها آمده‌اند تا برای زنان و مردان سیاه پوست کشته شده توسط پلیس اعتراض کنند. شاید از همه سخت‌تر این باشد که دموکراسی ما در آستانه یک بحران است، بحرانی که در اختلاف بین دو نوع طرز فکر درباره هویت آمریکا و چشم انداز آن ریشه دارد، بحرانی که باعث شده است بدنه اقتصادی کشور از هم پاشد، عصبی و بی اعتماد شود و برای یک نقض پیوسته از هنجارهای سازمانی، تضمینات آئین دادرسی، و شک در حقایق اساسی که در یک زمانی هم جمهوری-خواهان و هم دموکرات‌ها، آن‌ها را بدیهی می‌پنداشتند.

البته این بحث و جدل‌ها چیز جدیدی نیست و به روش‌های گوناگون، تجربه تاریخی آمریکا را رقم زده است. این بحث و جدل‌ها در درون اسناد بنیادی جا داده شده است که نشان می‌دادند همه انسان‌ها برابرند ولی در عین حال، برای یک برده ارزشی معادل سه پنجم یک انسان آزاد قائل بودند. این کشمکش‌ها در نخستین آرای دادگاه‌ها نیز آشکار است؛ مثلاً زمانی که قاضی ارشد دادگاه عالی به صراحت برای بومیان آمریکا توضیح می‌دهد که حق قبیله‌ای ایشان برای انتقال اموال قابل اجرا نیست، زیرا دادگاه فاتحان آمریکا، این ظرفیت را ندارد که ادعاهای منصفانه بومیان را بپذیرند. این بحث و جدلی است که در آوردگاه‌های گیتسبورگ و اپوماتکس برای آن خون‌ها ریخته‌اند و در راهروها و کنگره، روی پل سلما، در تاکستان‌های کالیفرنیا و خیابان‌های نیویورک، برای آن جنگ به پا شده بود. بحث و جدلی که سربازان زیادی برای آن جنگیدند اما بشتر از همه این‌ها، فعالان اتحادیه‌ها، طرفداران حق رأی زنان، کارگزاران خطوط راه آهن، رهبران اعتراض‌های دانشجویی، مهاجران و فعالان حقوق تغییر جنسیت‌ها، بدون هیچ اسلحه‌ای به جز امضا، اعلامیه یا کفش‌های پیاده‌رویشان مبارزه کرده‌اند.

در قلب این نبرد طولانی، یک سؤال ساده وجود دارد، آیا می‌خواهیم واقعیت آمریکا را با ایده‌هایش تطبیق دهیم؟ و اگر چنین می‌خواهیم، آیا واقعاً باور داریم که ارزش‌های بنیادین کشور ما، از جمله حق برعهده داشتن مسئولیت خود، آزادی فردی، برابری فرصت‌ها و مساوی بودن در برابر قانون برای همه

افراد به کار می‌رود؟ یا اینکه می‌خواهیم این قوانین را برای عده خاصی محفوظ نگه داریم؛ آن هم نه در حرف، بلکه در عمل؟

می‌دانم کسانی هستند که اعتقاد دارند زمان آن رسیده است که این افسانه را رد کنیم و اینکه بررسی گذشته آمریکا و حتی نگاهی سریع بر عناوین خبرهای امروزه نشان می‌دهد که آرمان‌های این ملت، در مقایسه با تمیل برای پیروزی و تسلط و یک سیستم طبقاتی بنیادی و سرمایه‌داری خشن، همیشه در اولویت دوم بوده و این موضوع که وانمود کردن به چیزی در غیر این صورت مشارکت در بازی‌ای است که از ابتدا فریبکارانه بوده است، و من اعتراف می‌کنم که هنگام نوشتن این کتاب، زمانی که به روزهای ریاست جمهوری‌ام و تمام اتفاقاتی که از آن زمان تاکنون رخ داده فکر می‌کنم، زمان‌هایی بوده که به خودم گفتم آیا من در بیان حقایقی که دیده بودم بیش از حد خوددار بوده‌ام یا بیش از حد در عمل یا گفتارم محتاط بوده‌ام و شاید فکر کرده‌ام که با توجه به آنچه لینکلن زوایای بهتر ذات ما می‌نامید، من شانس بیشتری برای رهبری این ملت در مسیر رسیدن به آمریکایی که به ما وعده داده شده بود را داشتم.

نمی‌دانم چیزی را که می‌توانم قاطعانه درباره آن بگویم این است که من هنوز برای کنار گذاشتن چنین آمریکایی آماده نیستم - نه فقط برای نسل‌های آینده این کشور بلکه برای همه بشریت - همچنین معتقدم که بحران کنونی این بیماری همه‌گیر، مظهر و یک توقف کوتاه در حرکت بی‌وقفه به سمت جهانی به هم پیوسته است، جهانی که در آن افراد با انواع فرهنگ‌ها نمی‌توانند به هم کمک کنند اما با هم برخورد می‌کنند. در چنین جهانی - دارای زنجیره تأمین جهانی، انتقال فوری سرمایه‌ها، رسانه‌های اجتماعی، شبکه‌های تروریستی فراملیتی، تغییرات اقلیمی، موج‌های انبوه مهاجرتی و پیچیدگی‌های روزافزون - یا خواهیم آموخت که در کنار یکدیگر زندگی کنیم، با یکدیگر همکاری کنیم، مقام یکدیگر را به رسمیت بشناسیم یا نابود خواهیم شد. جهان آمریکا را نظاره می‌کند، تنها قدرت بزرگ در تاریخ که از افراد مختلف از تمامی گوشه و کنار جهان تشکیل شده و از هر نژاد و دین و فرهنگی در آن هستند. جهان می‌خواهد ببیند که آیا تجربه ما در دموکراسی کارآمد هست یا نه. می‌خواهد ببیند که آیا می‌توانیم آنچه را که هیچ ملتی هرگز نتوانسته است انجام دهد را انجام دهیم یا نه. تا ببیند آیا می‌توانیم واقعاً براساس ارزش‌هایمان زندگی کنیم یا نه. هنوز هیچ تصمیمی گرفته نشده است. زمانی که اولین جلد این کتاب به چاپ برسد، انتخابات آمریکا هم انجام شده است. اگر چه انتخابات از اهمیت بالایی برخوردار است، می‌دانم که فقط انتخابات نمی‌تواند این مشکلات را حل کند. به این دلیل امید دارم که من

یاد گرفته ام به هموطنانم ایمان داشته باشم، به ویژه به نسل بعدی که اعتقادشان به ارزش برابری تمام انسان‌ها به نظر می‌رسد به یک ماهیت دوم برسد و اصرار خواهند داشت که آن اصولی را که والدین و معلمان‌شان به ایشان آموخته‌اند و شاید خودشان هیچگاه کاملاً به آن اعتقاد نداشتند را واقعیت ببخشند. بیشتر از هر کسی دیگر، این کتاب برای این جوانان است - یک دعوت برای دوباره ساختن جهان، از طریق سخت‌کوشی، اراده، و یک مقدار زیادی تصور، و به وجود آوردن آمریکایی که در نهایت با همه ویژگی‌های خوب تطابق دارد.

اوت ۲۰۲۰